

ویتگنشتاین: از زبان تصویری تا زبان تألیفی

* قاسم پورحسن

دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

فلسفه ویتگنشتاین پژوهشی از تحولات زبانی است که از اواخر سده نوزدهم پدیدار گشت. زبان در این دوره نخست تبدیل به موضوعی فلسفی شد و سپس با رویکرد تألیفی ظهور کرد که امروزه از آن به فلسفه زبان تعبیر می‌کنیم. در فلسفه ویتگنشتاین هر دو کارکرد زبان شکل می‌گیرد. او در رساله منطقی - فلسفی که به سال 1921 انتشار داد، از «نظریه تصویری زبان» سخن می‌گوید اما در دوره فترت که فلسفه را رها کرد، به نظریه دوم می‌اندیشید و با بازگشت به فلسفه، پژوهش‌های فلسفی را تدوین کرد که دو سال پس از درگذشت وی به سال 1953 منتشر گردید. ویتگنشتاین تنها فیلسوفی است که تمامی آراء و آثار وی بر محور زبان استوار است. او معتقد است که تمام فلسفه نقادی زبان است (Wittgenstein 1961: 4.0031). در هر دو دوره مقصد و غرض وی فهم ساختار و حدود زبان است وی در دوره نخست معتقد است که ساختار واقعیت، ساختار زبان را تعیین می‌کند و زبان نمی‌تواند جهان و واقعیت را برتاباند. این نظریه آن‌چنان ژرف صورتبندی و معماری شده بود که راسل را نیز به وجد آورده بود. ویتگنشتاین در مرحله دوم تأمل فلسفی خود، رهیافت نخست را مورد انتقاد، طرد قرار داده و نظریه «زبان، بنیاد جهان» را طرح کرد و از زبان به‌مثابه دانش و ابزار فاهمه و نه صرف ابزار و میانجی (instrument) سخن گفت. هدف این پژوهش مطالعه سه مسأله اساسی در فلسفه زبانی ویتگنشتاین است: 1- عناصر بنیادین در دو نظریه زبان چیست؟ 2- اسباب‌گذار فکری ویتگنشتاین از زبان تصویری به زبان تألیفی کدام است؟ 3- اهمیت نظریه دوم در فلسفه زبانی متأخر و معاصر چیست؟

کلیدواژه‌ها: ویتگنشتاین، زبان تصویری، زبان تألیفی، اسباب تحول زبانی، زبان، جهان و فهم، قضایای بنیادین.

Wittgenstein, from Pictorial Language to Functional Language

Ghasem Pourhassan, Ph.D.

Assistant Professor, Department of Philosophy
College of Letters and Human Sciences, Allameh Tabatabaai University

Abstract

Wittgenstein's philosophy is considered as a reflection of linguistic changes emerged at the end of 19th century. Language at this stage was regarded as a philosophic subject and then appeared in new approach as science. These two functions were applied in Wittgenstein's philosophy. He expressed "the theory of pictorial language" in *Tractatus Logico-philosophic* which was published in 1921. But in interval years when he put aside philosophy, he was thinking about the second theory which was explained in *Philosophical Investigations*. Wittgenstein is regarded as the first philosopher whose thoughts and philosophy are based on language. He believes that the whole function of philosophy is the critique of language. In both approaches, his main purpose was to understand the structure and limits of language. In the first approach, Wittgenstein believes that the fact determinates language structure. But in latter period, he initiated a critique on this theory and presented the theory of "language foundation of world". The article aims to study the three basic issues in the linguistic philosophy of Wittgenstein: 1- What are the fundamental elements in two theories of language? 2- What are the causes of thought development of Wittgenstein in language? 3- What is the prominence of second theory in contemporary philosophy?

Keywords: Wittgenstein, Pictorial language, functioning language, causes of thought development, language and world and perception, basic propositions.

* دکترای فلسفه از دانشگاه امام صادق (ع)، استادیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

مقدمه

مور در پاسخ به پرسش راسل که بهترین شاگردش کیست، می‌گوید ویتگنشتاین؛ برای این‌که او تنها شاگردی است که همیشه متحیر به نظر می‌رسد (و. د. مهتا 1369: 51). می‌توان فلسفه ویتگنشتاین را در زبان خلاصه کرد. به عبارتی فلسفه او فلسفه زبان و نقد زبان است و همچون کانت، فلسفه‌اش بر نقد اندیشه استوار. حقیقت آن است که فلسفه زبان با حلقه فیلسوفانی که در وین گرد هم می‌آمدند و به مطالعه زبان می‌پرداختند، آغاز شد. فرگه (1848 - 1925) راسل (1872 - 1970)، مور (1873 - 1958) و ویتگنشتاین (1889 - 1951) جنبش جدیدی را در زبان، تحلیل زبان و نقد زبان شکل دادند که به فلسفه زبان انجامید.

گرچه همه فیلسوفان مذکور در زبان تأثیراتی بر جای نهادند، اما تأثیر ویتگنشتاین بر اندیشه معاصر و فلسفه زبان، بیش از هر یک از فیلسوفان حتی در سده بیستم است. منطق فلسفی که بنیاد پژوهش و مطالعه در تحلیل منطقی زبان و فلسفه علم است، تحت تأثیر تراکتاتوس ویتگنشتاین پدید آمد (von wright 1999: 206). تراکتاتوس یادداشت‌برداری ویتگنشتاین بود که به مدت چند سال آن‌ها را در دفترچه‌ای ثبت می‌کرد. این یادداشت‌ها ترکیبی از تدریس، مشارکت دانشجویان و واسازی آن‌ها بود. در 1918 که ویتگنشتاین در خدمت ارتش اتریش بود و به اسارت ایتالیایی‌ها درآمد و مدتی در زندان بود، کوشید تا از یادداشت‌های خود مقاله‌ای در زبان فراهم سازد. وی مقاله را برای راسل فرستاد و در سالنامه فلسفه طبیعی منتشر ساخت.

در سال 1921 متن آلمانی رساله چاپ شد، متن انگلیسی آن با مقدمه‌ای از راسل و به پیشنهاد مور با عبارتی لاتین با عنوان *Tractatus logico-philosophicus* (رساله منطقی - فلسفی) در سال 1922 نشر یافت. این اثر به باور برخی (همچون داریوش آشوری) با رساله سیاسی - خداشناختی (*Tractatus theologicus politicus*) اسپینوزا در اسم و محتوا شباهت دارد. (فلسفه ویتگنشتاین 1383: 27) به باور بسیاری رساله مذکور، کتابی دشوار است. ویتگنشتاین در مقدمه اثر مدعی است در بیست هزار کلمه کتاب، تمامی پرسش‌های منطقی را مطرح کرده و همه سؤالات فلسفی را پاسخ نهایی داده است. خود ویتگنشتاین معتقد بود که مور، راسل و فرگه نیز به درستی این اثر را فهم نکردند. سبک نوشتار او در این کتاب به کلمات قصار و نگارش هراکلیتوس بیشتر شباهت دارد، تا متن مدون و پالوده فلسفی. گرچه

نمی‌توان به هیچ رو با ادعای ویتگنشتاین موافق بود، اما حقیقت آن است که این اثر را بسیاری بد فهمیده‌اند.

محور تراکتاتوس بر رویکرد و نظریه نخست زبان در فلسفه ویتگنشتاین استوار است؛ نظریه‌ای که زبان را تصویر جهان و آینه‌ای می‌داند که واقعیت عالم را باز می‌تاباند. این دیدگاه زبانی به «نظریه تصویری زبان» در اندیشه متقدم ویتگنشتاین شهرت یافت. اما ویتگنشتاین پس از عزلت و بازگشت به کمبریج در سال 1929م، دوره‌ای از مطالعات زبان را آغاز کرد که در گسست کامل با دوره نخست به‌شمار می‌آید. مباحثات بسیارش با اصحاب حلقه وین و به خصوص مناقشات زبانی او با شلیک و وایسمن، موجبات تردید ویتگنشتاین در نظریه تصویری زبان را فراهم ساخت. وی در تحقیقات فلسفی که رهیافت دوم زبان در فلسفه اوست، این باور را پذیرفت که زبان، اندیشه است و بخشی از حیات انسانی است. در این مرحله او از زبان به‌مثابه شالوده فهم و اندیشیدن یاد می‌کند و به تحلیل زبان، معنا و فهم می‌پردازد (Wittgenstein 1958: 66).

زبان تصویری

پژوهشگران اندیشه‌های ویتگنشتاین، عباراتی همانند درباره دو رساله تراکتاتوس و پژوهش‌ها به کار می‌برند: رساله نخست نماینده نظریه زبان تصویری و دومین اثر، باز تاباننده نظریه زبان تألیفی ویتگنشتاین است. این قضاوت تا حدودی درست به نظر می‌رسد. خود ویتگنشتاین در مقدمه بر پژوهش‌های فلسفی که به سال 1945 نوشت، می‌گوید دومی (پژوهش‌ها) را فقط در تبیین و به‌اتکای زمینه شپوه قبلی اندیشه من می‌شد در روشنایی درستی دید (ویتگنشتاین 1380: 25). ویتگنشتاین در آغاز پژوهش‌ها عبارتی از کتاب اعترافات اگوستین در باب زبان می‌آورد که به تعبیرش، سخنی روشن در تبیین زبان تصویری است. او در شرح سخن اگوستین می‌نویسد که به نظرم این سخنان، تصویری ویژه از ذات زبان انسانی به ما عرضه می‌کنند و آن این است: یک‌یک واژه‌های زبان چیزها را می‌نامند. در این تصویر از زبان، ریشه‌های اندیشه زیر را می‌یابیم: هر واژه معنایی دارد. این معنا در پیوند با واژه است. چیزی است که واژه به جای آن می‌نشیند (ویتگنشتاین 1380: 28). ویتگنشتاین تراکتاتوس را با پرسش «جهان چیست؟» آغاز می‌کند و می‌کوشد تا با تعریف جهان، ساختار نظریه زبان تصویری را معماری کند. رساله از هفت گزاره بنیادین تشکیل می‌شود که سایر مطالب کتاب، تبیین این هفت دیدگاه است:

- 1 - جهان هر آن چیزی است که وضع واقع است.
 - 2 - آن چه وضع واقع است [یعنی واقعیات (Facts)] وجود امور واقع است.
 - 3 - تصویر منطقی واقعیات، اندیشه است.
 - 4 - اندیشه، گزاره معنادار است.
 - 5 - گزاره، تابع درستی قضایای بنیادی است.
 - 6 - تابع ارزش، تعریفی از تابع صدق است.
 - 7 - آن چه را نمی توان درباره اش سخن گفت، باید نسبت به آن ساکت ماند.
- دو گزاره اول و دوم به پرسش اساسی رساله باز می گردد که عالم و واقعیت چیست و می کوشد تا تعریفی از جهان و امر واقع به دست دهد. در گزاره سوم، معرفت شناسی زبانی ویتگنشتاین شکل می گیرد. این گزاره، بنیاد اساسی تراکتاتوس و نظریه تصویری زبان او را استوار می سازد. او شرح می دهد که مناسبات میان عالم و اندیشه درباره عالم چگونه پدیدار می شود.
- در گزاره چهارم ویتگنشتاین، جست و جو و پژوهش در زبان را شروع می کند و تصریح می کند که زبان به مثابه ابزاری برای تصویر حقیقت و تبیین اندیشه است.
- ویتگنشتاین در گزاره های بعدی نیز به بحث زبان و صدق و معناداری می پردازد و می کوشد تا حدود عالم و مرزهای زبان را شرح دهد. حدود زبان و عالم چیست و از زبان چه انتظاری می توان داشت و در چه مرزهایی نباید از زبان استفاده کرد و باید خاموش ماند (Wittgenstein 1961: N.7).
- ویتگنشتاین در تبیین «نظریه تصویری جهان» با بررسی مفهوم و معنای «جهان» رساله اش را آغاز می کند. چرا؟
- وی در رساله منطقی - فلسفی عالم را به واقعیت ها و تمامی امور واقع باز می گرداند و در تعریف آن می نویسد: جهان را امور واقع مشخص می کند و این همه واقعیت هایی است که عالم را مشخص می کنند (ویتگنشتاین 1369: 17). در باور ویتگنشتاین، جهان در فضای زبان و قلمرو زبان است که تابعی از امور واقع و حقایق می باشد. حقایق در اندیشه او در فضای منطقی عالم، یعنی زبان هستند (Wittgenstein 1961: 131). این دیدگاه که جهان به وساطت امور واقع متعین می گردد، از منازعات فلسفی دیرینه در موضوع «عالم و واقعیت ها» است. گرچه ویتگنشتاین در تعریف عالم در تراکتاتوس و حتی در پژوهش های فلسفی با شک

و تردید به ارائه عناصری می‌پردازد؛ اما در تراکتاتوس به تأکید باور دارد که بدون تعریف و شرح جهان نمی‌توان تبیینی روشن از «نظریه تصویری زبان» عرضه کرد. به همین سبب او در رساله تصریح می‌کند که مجموعه واقعیات یا همه امور واقع، عالم را می‌سازند. به باور او عالم همه اشیاء نیست، بلکه همه واقعیت است (Wittgenstein 1961: 1.01) به عبارتی او معتقد است که واقعیات [به عنوان بخشی از] فضای منطقی، عالم را تشکیل می‌دهند (Wittgenstein 1961: 1.13) ادراک ما از عالم با تصویرها و عکس‌هایی که از این امور واقع و حقایق در فضایی منطقی می‌سازیم، شکل می‌گیرد (Wittgenstein 1961: 4.01).

ویتگنشتاین می‌گوید که یک گزاره یا قضیه زبانی درباره جهان، تصویری از واقعیت است. به عبارتی یک تصویر، وضعی از امور را در فضای منطقی نشان می‌دهد که وجود یا عدم امر واقع را باز می‌نمایاند (Wittgenstein 1961: 2.01).

هر اندیشه‌ای در این دیدگاه، تصویر منطقی امور واقع و حقایق عالم است. او در تراکتاتوس تبیین می‌سازد که اندیشه‌ها ناگزیر باید در گزاره‌ها و قضایا بیان گردد و قضایا بالضرورة تصویر و عکس واقعیات و حقایق جهان‌اند. تعریف جهان در تراکتاتوس به روشنی با فلسفه زبان و منطق زبان در پیوند است (Wittgenstein 1986: 306). فلسفه ویتگنشتاین در دوره نخست متوجه نظریه «اصالت تحقق منطقی» است. به عبارتی زبان به مثابه ابزاری برای تبیین و توصیف تام و کامل امور واقع نگریسته می‌شود؛ و قضایا و گزاره‌های زبانی با حقایق و عالم رابطه توتولوژی و این همانی داشته و همه حقایق عالم را می‌توان در پرتو قضایای بسیط تحلیل کرد. هر زبانی قابل تحلیل به قضایای بنیادین است که فیلسوف می‌تواند از این قضایای بنیادین برای تبیین حدود زبان به کمک منطق و قواعد منطقی سود جوید. زبان نزد ویتگنشتاین، توصیفگر امور واقع است و این توصیفگری با تصویربرداری جهان و حقایق عالم میسر می‌شود. یک گزاره و قضیه، تصویری است از امور واقع و عالم، مجموعه کلی واقعیت بدون زبان قابل ادراک نخواهد بود. ویتگنشتاین با توجه به ابهام واژه عالم می‌کوشد تا همواره از امور واقع یا حقایق یا مجموعه واقعیات به جای جهان یا عالم بهره ببرد که در پرتو آن قادر باشد تا بازی زبانی را تدوین نماید. ویتگنشتاین هرچه را در قلمرو زبان نباشد، غیرقابل ادراک و تصویرگری دانسته و زبان آن را بی‌فایده و هزل بر می‌شمارد (Wittgenstein 1969: 5). حقیقت آن است که بین دیدگاه مزبور که هر گزاره‌ای بیرون قلمرو زبان و بازی زبان باشد، با این نظریه که هر قضیه خارج از بازی زبانی، قضیه‌ای فلسفی است؛ ملازمه‌ای وجود

ندارد. غرض بنیادین ویتگنشتاین حل معضلات و مسایل فلسفی نیست، بلکه وی می‌کوشد تا با تحلیل مسایل فلسفی مناسبات فلسفه و زبان را آشکار سازد. فلسفه زبان یا بررسی پیوند زبان و فلسفه خود، نیازمند درک و فهم سرشت و ماهیت فلسفه و مابعدالطبیعه است، نه حذف و نفی آن (Wittgenstein 1971: 86).

به همین روی او در نظریه تصویری زبان تلاش دارد تا با بررسی و تحلیل اشکال زبانی گزاره‌های منطقی و فلسفی، به فهم ماهیت فلسفه در قلمرو زبان دست یابد. ویتگنشتاین نه به خود فلسفه و طبیعت آن، بلکه به کارکردهای گوناگون زبان و بازی‌های زبان اهمیت می‌دهد. گرچه فلسفه بیرون بازی‌های زبان قرار دارد، اما او می‌کوشد تا از گزاره‌های فلسفی همچون یک میانجی و نردبان بهره جوید. در اندیشه ویتگنشتاین، رسالت فلسفه تبیین و تشریح منطقی اندیشه‌هاست (Wittgenstein 1961: 4-112).

وظیفه و غایت فلسفه نزد او مجموعه‌ای از دیدگاه‌ها و آراء فیلسوفان نیست، بلکه او فلسفه را دانشی بر می‌شمارد که به آشکارسازی گزاره‌ها و اندیشه‌ها می‌پردازد. غایت فلسفه آن گونه‌که در تراکتاتوس آمده، این است که حدود دقیق اندیشه‌ها را تبیین سازد (همان). وی بر این دیدگاه است که تنها روش درست و منطقی در اندیشه‌ورزی فلسفی، به وساطت بازی‌های زبانی و تفکر در منطق زبان شکل می‌گیرد. به این سبب است که ویتگنشتاین زبان را آشکارگر جوهر و ذات شیء دانسته و مبین واقعیت یک شیء است [هر چیزی چه گونه ایزه‌ای است] (Wittgenstein 1958: N.373) نکته شایسته توجه این است که ویتگنشتاین منطق را در مرتبه‌ای فراتر از عالم، انسان و حتی خود زبان قرار داده و آن را در درجه‌ای عالی‌تر می‌نهد، گرچه واقعیات و خود عالم مقدم بر زبان است. به عبارتی ویتگنشتاین در بند 601 تراکتاتوس تأکید می‌ورزد که گزاره‌های منطقی در بالاترین رتبه و منزلت به لحاظ حقیقت قرار دارند. این قضایا به نوعی پیشینی و ماتقدم‌اند (Wittgenstein 1961: N.601). زبان در تراکتاتوس به‌مثابه آئینه است که همه امور واقع در عالم را می‌تواند به تصویر کشد و انعکاس دهد. زبان در ویتگنشتاین متقدم، تنها مسیر و میانجی ادراک و شناخت عالم است. دیدگاهی که سراسر در پژوهش‌های فلسفی مورد نقد و اصلاح قرار گرفته و زبان همچون بنیاد مورد توجه و پذیرش ویتگنشتاین واقع می‌شود. وی در تراکتاتوس تصریح می‌کند که هر قضیه ترکیبی یک تصویر از واقع و جهان است (Wittgenstein 1961: N.401). او در رساله پذیرفت که امور واقع و حقایق عالم، ساختار زبان را تعیین می‌کند؛ اما

در تحقیقات بر این اندیشه گرایش پیدا می‌کند که زبان، اندیشه‌ها را دربارهٔ واقعیت‌ها و حقایق جهان شکل می‌دهد (پیرس 1379: 7). به علاوه، ویتگنشتاین در تراکتاتوس معتقد است که زبان‌ها از ساختار منطقی واحدی برخوردارند که می‌توان با تجزیه و تحلیل فلسفی آن‌ها، این ساختار را آشکار ساخت. اما او در پژوهش‌های فلسفی، رهیافتی کاملاً مخالف را به سامان داده، تصریح می‌کند که اشکال گوناگون زبان ماهیت مشترک و ساختار واحد ندارند (Wittgenstein 1958: N.91-92,108).

ویتگنشتاین در پژوهش‌های فلسفی بیان می‌دارد که عالم مرتبهٔ برجسته‌ای در نظریهٔ زبانی او دارد. او در پژوهش‌ها به استقلال عالم از قوهٔ فاهمه و ادراک اشاره دارد، اما این استقلال را نتیجه و مرهون عملکرد زبان می‌داند که بدون ابتناء بر زبان ممکن نیست. این به آن معنی است که دیدگاهش در رسالهٔ منطقی - فلسفی را در خصوص استقلال عالم از فهم تصحیح کرده است.

زبان، بنیاد فاهمه

ویتگنشتاین پس از بازگشت به کمبریج به سال 1929 و پس از فترتی هفت ساله، شاید تحت تأثیر مباحثاتی که با فلاسفهٔ حلقهٔ وین از سال 1927-1929 داشت، به خصوص گفتارهای او با مور و راسل، از رویکرد نخست در حوزهٔ زبان که در تراکتاتوس به سختی از آن جانبداری کرده بود واگشت. وی در تراکتاتوس در جست و جوی یک زبان آرمانی و انتزاعی؛ است اما در پژوهش‌ها می‌کوشد تا بنیاد و ماهیت یک زبان معمولی و متعارف را تبیین سازد. وی مدعی است که نه تنها دشواری‌های فلسفه، بلکه کلید پابانی تمامی مسایل فلسفی را عرضه کرده است وی در تراکتاتوس چنین دعوی را صراحت می‌بخشد که من بر این عقیده‌ام که اساساً راه حل قطعی مسایل را یافته‌ام. (Wittgenstein 1961: N.4) ولی زمانی که رسالهٔ تحسین حلقه وین را برانگیخت و بر اندیشهٔ زبانی آنان تأثیر بسیار نهاد، ویتگنشتاین دریافت که رویکرد او در زبان، اشتباه است. وی زبان را تصویرگر واقعیات دانست؛ اما حال معتقد است که زبان، بنیاد فهم امور واقع را می‌سازد و ما انسان‌ها به واسطهٔ زبان، حقایق و اشیاء را ادراک می‌کنیم. ویتگنشتاین در دورهٔ دوم نقد زبان تصویری را این‌گونه طرح می‌کند که «تصویر» ما را اسیر می‌کند و نمی‌توانیم از آن بیرون بیاییم؛ زیرا تصویر در زبان ما نهفته است و به نظر می‌رسد زبان سرسختانه آن را برای ما تکرار می‌کند (Wittgenstein 1958: N.115).

گرچه در هر دو دوره هدف اساسی ویتگنشتاین فهم ساختار و حدود اندیشه و بررسی حدود و قلمرو زبان است: اما نمی‌توان تفاوت اصولی دیدگاه وی در کارکرد زبان را نادیده انگاشت. برای ویتگنشتاین دشوار بود که رساله منطقی - فلسفی را ترمیم و لغزش‌ها را واسازی کند؛ چون رساله اثری جامع و مطالب آن کاملاً در هم تنیده بود. از این‌رو، پژوهشی دیگر را آغاز می‌کند و به مدت یک‌سال اثری برجسته با عنوان پژوهش‌های فلسفی عرضه می‌نماید. این نکته درست است که تراکتاتوس، اثری منسجم و یکپارچه است که غرضی روشن و هدفی معین دارد در حالی که پژوهش‌ها بی‌سامان و پراکنده و حتی گاه مبهم به نظر می‌رسد؛ اما نمی‌توان با راسل در این امر هم عقیده بود که رساله ارزش زیادی دارد ولی اندیشه‌های بعدی او چنین نیستند (فلسفه ویتگنشتاین 1383: 26). در پژوهش‌ها نیز هدف اصلی بررسی ساختار و حدود زبان است اما به جای ارائه نظریه‌ای انتزاعی و کلی، ویتگنشتاین می‌کوشد تا از روابط درونی امور جزئی به زبان و قلمرو آن برسد. رساله بر استنتاج و ارائه ساختار زبان از نظریه انتزاعی منطقی تأکید داشت؛ اما پژوهش‌ها در جست و جوی بررسی و تبیین حدود و ساختار زبان به میانجی زمینه‌های تجربی است. از نظر ویتگنشتاین، زبان بخشی از حیات انسان‌ها است که باید درون این روابط ساختار و حدود آن را پژوهش کرد (Wittgenstein 1958: N.157). ویتگنشتاین در مقدمه پژوهش‌های فلسفی در تشریح علل گذار از نظریه تصویری زبان و تبیین اسباب تدوین پژوهش‌ها تصریح می‌کند که کتاب پژوهش‌ها در شانزده سال اخیر ذهن او را مشغول کرده و موضوع‌های بسیاری همچون فهم، معنا، گزاره، منطق و غیره را بررسی کرده است. بر بی‌سامان بودن پژوهش‌ها در برابر رساله اعتراف کرده، معتقد است اندیشه‌هایش را لازم بود به صورت «نکته» و بندهایی کوتاه و به‌طور طبیعی می‌آورد و اگر می‌کوشید تا به رغم میل طبیعی‌اش، یک راستای واحد را به آن‌ها تحمیل کند، اندیشه‌هایش فلج گشت. او تصریح می‌کند این، ناشی از سرشت آن پژوهش‌ها است (Wittgenstein 1958: introduction). ویتگنشتاین در پایان مقدمه خود می‌گوید دو اثر یعنی رساله و پژوهش‌ها تنها در تباین با هم قابل دریافت است و هر جست و جویی در پژوهش‌های فلسفی، بدون تأمل در زمینه قبلی اندیشه‌اش در رساله، پژوهشی ناتمام خواهد بود (Ibid, introduction).

روش ویتگنشتاین در دوره دوم فلسفه، در پژوهش و مطالعه زبان کاملاً متفاوت است. در دوره نخست، سخنان مبهم است اما فهم اندیشه وی دشوار نیست؛ ولی در پژوهش‌های فلسفی، دریافت اغراض او دشوارتر از روش و شیوه اوست. مفهوم سخنان ویتگنشتاین در

دوره دوم چندان ابهام ندارد؛ اما اکثر فیلسوفان در روش اندیشه او در این دوره متحیرند. ویتگنشتاین پژوهش جدیدی را در موضوع زبان، ساختار و حدود زبان، معنا، ضرورت، بازی‌های زبانی و اشکال گوناگون زبان در پژوهش‌ها آغاز کرد.

زبان چیست؟

ویلیام پی. آلستون در اثرش *فلسفه زبان* معتقد است که فلسفه زبان را باید شامل هر چیزی تلقی کرد که فیلسوفان از آن حیث که فیلسوفانند، به هنگام تفکر درباره زبان انجام می‌دهند. اما خود وی فلسفه زبان را به منزله تلاشی برای روشن کردن مفاهیم اساسی‌ای که به هنگام تفکر درباره زبان به کار می‌برد، تلقی می‌کند (آلستون 1381: پیش‌گفتار). به باور وی، فیلسوف زبان می‌کوشد تا مشخص کند که ماهیت زبان چیست؛ چگونه یک لفظ یا تعبیر زبانی (*Linguistic expression*) معنا دارد و چگونه یک تعبیر زبانی، مبهم و استعاری یا روشن و آشکار است؟ آلستون معتقد است که بسیاری از زبان‌شناسان، مفهوم زبان را مسلم می‌گیرند و بیشتر به بحث درباره عناصر زبانی همچون نشانه‌ها (*signs*)، تصاویر (*pictures*)، نمادها یا رمزها (*symbols*) و علائم (*signals*) پرداخته‌اند. حقیقت آن است که زبان را باید به شبکه یا منظومه‌ای از نمادها و نشانه‌ها تعریف کرد؛ گرچه این مفهوم، گمراه کننده خواهد بود (Carrd 1955: chapter 2).

ویتگنشتاین پژوهش‌های فلسفی را با گفتاری از اعترافات آگوستین در مفهوم زبان آغاز می‌کند و در توضیح این عبارات می‌نویسد: «به نظرم این سخنان، تصویری ویژه از ذات زبان انسانی به ما عرضه می‌کنند و آن این است که: یک‌یک واژه‌های زبان چیزها را می‌نامند، در این تصویر از زبان، ریشه‌های اندیشه‌های زیر را می‌بینیم: هر واژه معنایی دارد و این معنا همبسته با واژه است (Wittgenstein 1958: N.1).

این تعریف از زبان با رویکرد نظریه تصویری ویتگنشتاین در پیوند است که زبان آئینه و تصویری از امور واقع و جهان است. اما وی در بند 89 مجدداً برای واکاوی در ماهیت و سرشت زبان به سراغ آگوستین می‌رود و از تعریف او از «زمان» پژوهش فلسفی خود را درباره زبان واقعی که مقصد پژوهش‌های فلسفی است، (برخلاف *تراکتاتوس* که در جست و جوی زبان آرمانی و انتزاعی بود)، آغاز می‌کند و تأکید می‌کند ذات زبان، ساختار و کارکرد زبان، گزاره‌ها و اندیشه‌ها، موضوعات اصلی در پژوهش‌هاست.

آن‌گاه می‌پرسد، زبان چیست؟ گزاره چیست؟ و به دنبالش می‌افزاید پاسخ این پرسش‌ها را باید مستقل از هر تجربه آینده و برای همیشه داد (Ibid, N.92). ویتگنشتاین در هر دو دوره اعتقاد دارد که تأمل و اندیشه زبانی ما معطوف به جهان و حدود آن است (Wittgenstein 1961: 6.44) به نظر می‌رسد او بدون طرح مسأله عالم نمی‌تواند تعریفی از زبان ارائه کند. ویتگنشتاین در پیوند با وضعیت وجودی جهان است که به تبیین تئوری‌های زبان، واقعیت و معنا و تصویر می‌پردازد. طرح وجودی عالم در اندیشه او بنیادی نیرومند از نظریه زبانی است که به میانجی آن به بررسی ماهیت و ساختار و قلمرو زبان اقدام می‌کند. زبان و عالم به لحاظ منطقی متناظر به حدود و ساختار زبان و جهان است. گرچه در اندیشه ویتگنشتاین زبان و عالم محدودیت‌هایی دارند؛ اما معتقد است که باید در برابر محدودیت‌های زبان اعتماد کرد (Staten 1982: 28)؛ زیرا زبان و عالم از عهده خود برآمده و برای تبیین آن‌ها نیاز به عنصری دیگر نیست. اگر عالم مستقل است، این استقلال هم وابسته به ساختار و کارکرد زبان است و بدون استوار بودن بر زبان، عالم نیز متصور نخواهد بود. به عبارتی، سرشت و ماهیت عالم تنها به واسطه اندیشه در زبان، آشکار خواهد شد. ویتگنشتاین تأکید می‌کند که حدود و ساختار زبان و عالم یکی است. زبان، شامل گزاره‌هایی است که از ترکیب نشانه‌ها و نام‌ها فراهم می‌آید. نام‌ها و نشانه‌ها همچنان که آستون نیز ابراز داشت، به نظر او بنیاد گوهری زبان‌اند.

اندیشه ویتگنشتاین در باب زبان، در تراکتاتوس شبیه پژوهش‌های فلسفی است. در پژوهش‌ها فهم زبان با فهم عالم متناظر است. زبان، بازی‌های زبانی و تکثر منطقی زبان، بدون درک عالم میسر نیست. زبان نزد ویتگنشتاین، امری تام و جدای از نحوه حیات بشر و به دور از واقعیات عالم نیست. در تراکتاتوس البته ویتگنشتاین علاوه بر تأکید بر ساختار واحد زبان و عالم، بر این باور است که یک زبان وجود دارد که تصویر جهان است و مفهوم واقعیت در زبان قوام می‌یابد؛ اما او در پژوهش‌های فلسفی از این نظریه زبان عدول می‌کند و اعتقاد دارد که زبان ساختار و صورت واحدی نداشته، بلکه زبان‌ها مشتمل بر بازی‌های زبانی متفاوتی است و با این زبان‌ها است که مناسبات و روابط انسان‌ها شکل می‌گیرد، فلسفه به باور وی نه با مناقشات انتزاعی بلکه با عمل و روابط زبان پدیدار می‌شود. فلسفه، با تأمل در زبان سامان می‌یابد. بدیهی است که زبان و کارکرد زبان و درک منطقی زبان در هر دو دوره فلسفی ویتگنشتاین اهمیت دارد؛ اما زبان و حدود و عمل آن در دوره دوم تفکرش، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.

در پژوهش‌های فلسفی زبان از صرف تصویرگری به نحوه هستی گذار می‌یابد. زبان نزد او شکل و نحوه زندگی است. زبان تجلی حیات آدمی است. زبان صرف داشته‌ها و مجموعه دانسته‌های بشر نیست؛ بلکه بشر زبان است. زبان قوام عالم و امور واقع است (ویتگنشتاین 1384: 28 - 29) بر همین اساس بود که هایدگر نظریه زندگی در زبان را تدوین کرد و صراحتاً یادآور شد که زبان خانه و بنیاد هستی است (Heidegger 1971: 57-58).

ساختار و حدود زبان

ویتگنشتاین در کتاب درباره رنگ‌ها می‌نویسد که همیشه در فلسفه باید پرسید: «چگونه باید به این مسأله توجه کنیم تا قابل حل شود؟» (ویتگنشتاین 1384: 33) فلسفه ویتگنشتاین بر نقد زبان استوار است؛ همان‌طور که کانت فلسفه‌اش را بر نقد اندیشه بنیاد نهاد (Wittgenstein 1961: N.4.112). ویتگنشتاین بر این باور است که ثمره فلسفه روشن‌سازی قضایاست و این امر بدون نقادی زبان میسر نمی‌شود. نقادی زبان در باور وی، تعیین حدود، قلمرو و منطق زبان است. از همین روست که در رساله تصریح می‌کند که فلسفه باید برای آن‌چه می‌تواند اندیشیده شود، حدود معین نماید (Wittgenstein 1961: N.4.114). در هر دو دوره، ویتگنشتاین کوشید تا ساختار، حدود و قلمرو زبان را مطالعه و پژوهش نماید. او باور داشت که مهمترین شیوه در نقد زبان، بررسی و مطالعه در ساختار و حدود زبان است. ویتگنشتاین در رساله منطقی - فلسفی دو وظیفه اصلی را ذکر می‌کند. یکی تحقیق درباره بنیان‌های منطق که با آن دفتر یادداشت‌ها شروع می‌گردد و دیگری مشخص کردن حد و مرز زبان که وظیفه مهمتر و بنیادی‌تر او در مقدمه رساله است. وی در رساله منطقی - فلسفی تصریح می‌کند که زبان قلمرو و حدودی دارد که منشأ آن در ساختار ذاتی زبان است؛ اما در این‌که ساختار زبان چیست، ویتگنشتاین نظریه‌ای را در رساله طرح می‌کند که در پژوهش‌های فلسفی آن را به کناری نهاده و نقد می‌کند. وی در رساله اعتقاد دارد که ساختار زبان، تحت‌تأثیر و سیطره واقعیت و جهان شکل می‌گیرد (Wittgenstein 1961: N.131).

اما در پژوهش‌ها، تأکید دارد که ساختار زبان مستقل از امور واقع است و حتی حدود و ساختار زبان است که نظر و ذهن ما را درباره حقایق جهان سامان و شکل می‌دهد (Wittgenstein 1958: N.114). چنین وا اندیشی نه تنها یک منحنی تحول در اندیشه و منطق زبان است، بلکه دستاوردی عمیق در حوزه فلسفه زبان به ارمغان آورده است.

ویتگنشتاین در تراکتاتوس تصریح می‌کند که زبان‌ها ساختار منطقی یکسان و مشترکی دارند که با تحلیل فلسفی می‌توان این ساختار واحد زبان را آشکار ساخت. از نظر او گوناگونی شکل‌های زبانی، تنها محدود بر ظاهر و سطح اشکال زبانی است. اما وی در پژوهش‌ها نظریه‌ای یکسر متفاوت طراحی و تدوین می‌کند. وی در پژوهش‌های فلسفی، استدلال می‌کند که نظریه ساختار واحد ناموجه و اشتباه است. اشکال گوناگون زبان، ساختار مشترک و واحد نداشته، منشأ متفاوتی دارند (Wittgenstein 1958: N.108).

شاید ویتگنشتاین تحت‌تأثیر کانت که کوشید تا حدود اندیشه و فکر را تعیین کند، بر این باور است که وظیفه مهم او تعیین حدود و ساختار زبان است. چرا ویتگنشتاین تصور کرد که مطالعه در ساختار و حدود زبان تا به این پایه در فلسفه او اهمیت دارد؟ پاسخی که بسیاری از ویتگنشتاین‌شناسان، از جمله پیرس، به آن داده‌اند، این است که غرض گوهری او، مطالعه بنیان‌های منطق بود. پژوهش در بنیان‌های منطق متضمن بررسی و مطالعه در حدود زبان خواهد بود. به باور ویتگنشتاین، منطق تمامی قضایای ضروری پیشینی و مقدم بر تجربه را واجد است. مثلاً این قضیه که «ماه کوچکتر از زمین است» قضیه‌ای امکانی و تجربی است؛ اما گزاره «ماه کوچکتر از زمین یا هست یا نیست»، قضیه‌ای ماتم‌م یا ضروری است که می‌توان آن را پیشینی دانست (پیرس 1379: 42 - 43). ویتگنشتاین استدلال می‌کند که حدود زبان همچون حدود فکر است که ضروری و پیشینی است و حدود آن‌ها را تنها منطق می‌تواند بنیان نهد. به باور او، ضرورت منحصر در ضرورت منطقی است. این ضرورت که حدود و قلمرو زبان باید در جایی قرار بگیرند، یک ضرورت منطقی است. ساختار و ماهیت اصلی زبان، در هر زبانی تنها با تحلیل معلوم می‌شود. هر زبانی قابل تحلیل به قضایای بنیادین است که می‌توان از این قضایای بنیادین به عنوان نقطه شروع فیلسوف برای تبیین و بررسی حدود زبان به کمک ضرورت منطقی بهره گرفت (همان: 46).

ویتگنشتاین کوشید تا نشان دهد که تمامی قضایای مربوط به امور واقع، قابلیت فرو کاستن به قضایای بنیادین دارند. این نظریه چه سودی برای ویتگنشتاین در مطالعه حدود زبان داشت؟ پاسخ روشن است. او در این فرض می‌توانست منشأ ضرورت را از ذات حقایق گرفته و سرچشمه‌های ضرورت را بر بنیان‌های زبان استوار سازد. ویتگنشتاین زبان را واجد صراحت و آشکارگی با توجه به اصل ضرورت می‌داند که همچون عالم و اصل هستی رمزآلود

(Wittgenstein 1958: N.6.44) و معماگونه (Ibid, N.6.5) نیست؛ یعنی زبان همچون منطق از بنیان ضروری برخوردار است که برای تبیین نیاز به غیر ندارد؛ زیرا ویتگنشتاین تأکید می‌کند که گزاره‌های منطق همچون قضایای زبانی، همانگویی و فقط قضایای تحلیلی‌اند (Wittgenstein 1961: N.6.1). این ویژگی، خاصیت منطقی - صوری زبان و ساختار آن و در نهایت جهان را آشکار می‌کند (Ibid, N.6.12).

ویتگنشتاین در رساله مثالی از علوم طبیعی ذکر می‌کند که حتی بدیهی‌ترین اسرار طبیعی را فرضیه و فاقد ضرورت بر می‌شمارد. وی می‌گوید این که فردا خورشید طلوع می‌کند یک فرضیه است و این به معنای آن است که ما نمی‌دانیم طلوع خواهد کرد یا نه (Ibid, 6.364) زیرا هیچ ضرورتی وجود ندارد که چون تاکنون رخ داده پس این هم باید رخ دهد. وی نتیجه می‌گیرد که تنها ضرورت موجود، ضرورت منطقی است (Wittgenstein 1961: 6.37). ویتگنشتاین کوشید تا حدود مطلق زبان را طراحی و عرضه کند؛ همان‌طور که کانت درباره حدود مطلق اندیشه به مطالعه پرداخت. وی در مقدمه رساله منطقی - فلسفی تأکید می‌کند که هیچ چیز خارج از حد زبان نیست. این گفتار نشان می‌دهد که مهمترین دغدغه فکری ویتگنشتاین در هر دو دوره طرح‌ریزی حد زبان و تبیین ساختار زبانی است؛ گرچه نظریه‌اش در پژوهش‌ها متفاوت از تراکتاتوس است. البته می‌دانیم که ویتگنشتاین از محدودیت‌های زبان نیز در تراکتاتوس به ویژه در بند ششم سخن گفته است. او معتقد است که شیوه درست در فلسفه و زبان آن است که تنها قضایای قابل گفته شدن را به زبان آورد (Wittgenstein 1961: 6.57). لذا کارکرد زبان به عقیده او صرفاً توصیف امور واقع و حقایق است. از این رو باید تأکید کرد که اخلاق، دین، هنر، امور مابعدالطبیعه، موضوعات راجع به خداوند و مسایل وجودی بیرون از محدوده زبان و فراتر از مرز زبانی‌اند (Wittgenstein 1961: 6.52, 6.432).

بازی‌های زبانی

در فلسفه متأخر ویتگنشتاین، بازی زبانی با توجه به نظریه کاربردی زبان، اهمیت بنیادین دارد. مفهوم متعارف و معمولی زبان که در دوره نخست فلسفه زبان او مطرح گردید بر مجموعه‌ای از نشانه‌ها حکایت داشت؛ اما نظریه «بازی زبانی» که از همان ابتدای پژوهش‌ها مورد توجه است، زبان را به منزله، بنیاد فاهمه می‌شمارد و بر رویکرد کاربردی زبان تأکید دارد. اساس نظریه زبانی ویتگنشتاین بر بازی‌های زبانی است. در این دیدگاه، وی نظریه

پیشین خود را که بر زبان کامل علمی استوار بود و تنها وظیفه‌اش شرح جهان و به تصویر درآوردن آن بود، به کنار می‌نهد و زبان را همچون کنش‌هایی اجتماعی تلقی می‌کند که هر کدام از کاربردهایش، غرض و مقصودی خاص را دلالت می‌کنند. ویتگنشتاین هر یک از این کارکردهای خاص را یک بازی زبانی بر می‌شمارد. ویتگنشتاین از بند دوم پژوهش‌های فلسفی با توجه به اهمیت نظریه «بازی‌های زبانی» می‌کوشد تا با تعریف روشن و البته بسیار تفصیلی از بازی، زبان و بازی‌های زبانی مقصود خود را از کاربرد زبان و وجه پراکسیس واژه‌ها نشان دهد. در بند سوم دو تعریف از بازی ارائه می‌کند. تعریف نخست بر معنای معمولی بازی دلالت دارد که بازی عبارت است از حرکت دادن چیزهایی روی یک صفحه مطابق با قاعده‌ای خاص (Wittgenstein 1958: N.3) اما بلافاصله ویتگنشتاین تصریح می‌کند که بازی‌های دیگری هم هستند لذا باید تعریف را محدود و تصحیح کنیم. بازی‌های به‌کار گرفته در آموزش یا تربیت زبان به کودکان، خط‌نویساری، بازی‌های واژه‌ها میان بنا و شاگردش، بر عمل و کاربرد الفاظ و زبان حکایت دارند که آن‌ها را «بازی‌های زبانی» می‌نامم (Ibid, N.6-7).

ویتگنشتاین معتقد است که فهم متداول از معنای واژه‌ها، کارکرد زبان را در مه احاطه می‌کند و فهم روشن و درست را ناممکن می‌سازد؛ اما فهم کاربردی و توجه به عمل زبان، مه را کنار زده و بررسی پدیده‌های زبان در گونه‌های آغازین کاربرد را ممکن می‌سازد و تنها در این صورت است که می‌توان از کاربرد و غرض واژه‌ها فهم روشن و صحیحی داشت. (Ibid, N.5) رسالت فلسفه در باور ویتگنشتاین بررسی کاربردهای متنوع و گوناگون بازی‌های زبانی است. بازی زبان همچون بازی شطرنج بر وجه عمل و پراکسیس تأکید دارد تا صرف تأمل انتزاعی و مناقشات محض ذهنی. از این روست که ویتگنشتاین هرچه را خارج از بازی زبان قرار گیرد، غیرقابل فهم و درک می‌داند (Wittgenstein 1969: 4). زمانی که ویتگنشتاین از بازی‌های زبانی سخن می‌گوید، مقصودش کاربردهای گوناگون و مختلف زبان است. وی در تراکتاتوس در جست و جوی یک معیار مطلق برای زبان بود اما در پژوهش‌ها و از همان آغاز بندهای این اثر به نقد و طرد دیدگاه مزبور پرداخته و بر معیارهای خاص گوناگون تأکید ورزید. به نظر او بازی‌های زبانی متنوع و کاربردها و عملکرد مختلف زبانی وجود دارد و دیگر نمی‌توان از یک بازی جامع و عام سخن گفت. ویتگنشتاین معتقد است که اهمیت نظریه بازی‌های زبانی در تفکر جدید فلسفه زبان او تا به آن پایه است که هرگاه خللی در بازی زبان

رخ دهد یا به ورطه تعطیلی کشیده شود، فهم و ادراک نیز دچار انسداد می‌شود. از همین روست که ویتگنشتاین در بند 22 با بیان گفتاری از فرگه بر اهمیت بازی زبانی در فهم و صدق تأکید ورزیده، بلافاصله در بند بعدی تصریح می‌کند که انواع مختلف بی‌شماری از کاربرد و عمل واژه‌ها وجود دارد. در بازی زبانی، به باور وی با گونه‌های جدیدی از زبان مواجه هستیم که سنخ تازه‌ای از کاربرد زبان است و سنخ‌های پیشین را منسوخ می‌کند. ویتگنشتاین در این بند تأکید می‌ورزد که این‌جا با اصطلاح «بازی زبانی» می‌خواهیم این واقعیت را برجسته کنیم که سخن گفتن به زبان، بخشی از یک فعالیت، یا بخشی از یک صورت زندگی است (Wittgenstein 1958: 23).

ویتگنشتاین استدلال می‌کند که برخلاف باورش در تراکتاتوس که زبان را واحد می‌دانست، زبان یک امر همبسته و یکپارچه و واحد نیست؛ بلکه عملکرد و فعالیت‌های گوناگونی در زبان رخ می‌دهد. این فعالیت‌های متنوع و گوناگون را وی بازی‌های زبانی نام نهاد که هر کدام از این فعالیت‌ها و بازی‌ها نشان از وجهی از زندگی و حیات دارند. حال اگر با توجه به این دیدگاه بخواهیم مفهوم «جهان» را حسب صورت‌های متنوع زبانی و روش‌های گوناگون کاربرد آن فهم کنیم، با بازی‌های مختلفی از زبان متناسب با انواع بسیار واژگان و گزاره‌ها مواجه خواهیم بود. از همین روست که ویتگنشتاین تصریح می‌کند که مفهوم بازی در زبان، مفهومی است با لبه‌های نامشخص (Ibid, N.71).

ویتگنشتاین بندهای بیشتری در تبیین این مسأله در پژوهش‌های فلسفی می‌آورد. وی در فراز 69 می‌نویسد: چگونه باید برای کسی توضیح دهیم که بازی چیست؟ خودش پاسخ می‌دهد که فکر می‌کنم باید بازی‌ها را برای او توصیف کنیم و می‌توانیم بیفزاییم: این و چیزهای همانند آن «بازی» نامیده می‌شوند. ویتگنشتاین اضافه می‌کند که آیا فقط دیگرانند که نمی‌توانیم به آن‌ها دقیقاً بگوییم بازی چیست یا خودمان نیز درباره بازی زبانی چیزی بیش از این نمی‌دانیم؟ پاسخ روشن ویتگنشتاین این است که عدم آگاهی دقیق ما از بازی‌های زبانی به سبب نادانی ما نیست؛ بلکه ما مرزها را از آن رو نمی‌شناسیم که اصلاً رسم نشده‌اند و حتی اگر مرزی رسم کنیم غیر از منظور و کاربردی خاص، نمی‌توانیم آن را برای فعالیت‌های گوناگون کاربردپذیر و قاعده‌مند کرده، معیار دقیقی برای بازی‌های متنوع زبان تدوین کنیم (Ibid, N.69). نباید تصور کرد که بازی‌های زبانی ویتگنشتاین جهت انتظام بخشیدن به کارکردهای زبان و تدوین قاعده‌ای عام در فعالیت‌های گوناگون زبان است؛ بلکه

محور توجه او به بازی‌های زبانی، رویکرد طبیعی و معمولی زبان بود. از این رو در پژوهش‌های فلسفی می‌نویسد که بازی‌های زبانی روشن و ساده ما بررسی‌های تدارکی برای انتظام دادن آتی زبان نیستند؛ بلکه این بازی‌های زبانی جهت آشکار ساختن واقعیت‌های زبان است؛ نه تنها از طریق مشابهت‌ها، بلکه همچنین از طریق عدم شباهت‌ها (Ibid, N.130).

معنا چیست؟

ویلیام دانالد هادسون (William Donald Hudson) در ششمین بخش از کتاب *لودویک ویتگنشتاین* با عنوان «تفکر متأخر» که با نقد رساله منطقی - فلسفی شروع می‌شود، می‌نویسد: ویتگنشتاین در پژوهش‌های فلسفی، نظریه تصویری زبان را مورد نقد اساسی قرار می‌دهد و رهیافت جدیدی را در زبان تدوین می‌کند. در نظریه جدید زبانی که از زبان به مثابه ابزار و بنیاد فاهمه نام می‌برد، نظریه «بازی‌های زبانی» جایگاه خاصی را در تبیین راهبرد زبانی متأخر به خود اختصاص می‌دهد. یکی از بنیادهای تئوری بازی‌های زبانی، مسأله «معنا» است (هادسن 1378: مقدمه بخش شش). ویلیام پی آلستون در مقدمه اثرش فلسفه زبان معتقد است مفهوم معنای زبانی، وحدت معنا (sameness of Meaning)، (معناداری meaningfulness) و پرسش‌هایی درباره ماهیت معنا، از مباحث برجسته در فلسفه زبان به‌شمار می‌آید (آلستون 1381: 32).

به‌طور کلی آراء و نظریه‌های پراکنده و متعدد در خصوص معنا را می‌توان در سه گروه قرارداد: نظریه مصداقی (referential theory)، نظریه تصویری (ideational theory) و نظریه رفتاری (behavioral theory)، سه تئوری هستند که در میان انواع آراء مربوط به معنا، از اهمیت بیشتری برخوردارند. نظریه مصداقی معنا، یک لفظ را بر معنای آن چیزی که این لفظ به آن اشاره دارد، یا بر مبنای ارتباط مصداقی مشخص می‌کند. نظریه مصداقی معنا به سبب آن که با روش‌های طبیعی تفکر درباره مسأله معنا همگونی‌پذیرند، پیروان بسیاری داشته است. متفکران زیادی بر این عقیده هستند که اسامی خاص به‌طور مطلوب ساختار معنایی روشن و شفاف دارند (آلستون 1381: 44 - 45). نظریه مصداقی معنا، خود دو گونه ابتدایی و بسط یافته‌تر دارد که هر دو تأکید دارند که معنای هر لفظ یعنی اشاره و دلالت به چیزی، براساس رویکرد خام و ابتدایی، معنای یک لفظ همان چیزی است که آن لفظ به آن اشاره می‌کند. این رویکرد در میان فیلسوفان زبان پیروی ندارد. در دیدگاه دوم،

معنای یک لفظ همان رابطهٔ صدق و ارتباط میان لفظ و صدقش است. این دیدگاه در میان فیلسوفان و منطق‌دانان قرن نوزدهم نفوذ چشمگیری داشت (Lewis 1952: chapter 1&2). نظریهٔ تصویری، معنای یک لفظ را با تصویری که از آن لفظ در ذهن تداعی می‌شود، تعریف می‌کند. بیان سنتی این نظریه از آن جان لاک است که در باب سوم از بخش یکم کتاب جستار دربارهٔ فاهمه انسان ارائه کرد. بر این اساس، کلمات و الفاظ نشانه‌های تصورات است و تصورات معنا و مدلول مستقیم و خاص کلمات‌اند؛ یعنی زبان از کلمات فراهم می‌آید و کلمات علایم تصورات هستند. از این رو تصورات و کلمات سخت همبسته‌اند (Locke 1924: 3).

در نظریهٔ رفتاری، معنای یک لفظ از طریق محرک‌هایی که باعث ادای آن لفظ می‌شوند و واکنش‌هایی که آن لفظ متعاقباً بر می‌انگیزد، مشخص می‌گردد. البته چارلز موریس فیلسوف و چارلز آزگود روان‌شناس که نگاه محققانه‌تری به این رویکرد داشتند، عنوان کردند که معنادار بودن را نمی‌توان تنها با برانگیختن پاسخی مشخص و آشکار، یکسان تلقی کرد؛ چون ممکن است جملات معناداری داشته باشیم که هیچ نوع پاسخی را موجب نشوند. لذا مفهوم گرایش به پاسخ‌گویی را بر این نظریه اضافه کردند. (آلستون 1381: 76) ویتگنشتاین در رسالهٔ منطقی - فلسفی وظیفه و رسالت اساسی در فلسفهٔ زبان را تعیین حدود زبان دانسته که باید از قضایای واقعی معمولی به قضایای بنیادین، گذار نماید. این امر مسألهٔ مرکزی نظریهٔ زبانی او را تشکیل می‌دهد. این دیدگاه به این معنی است که تبیین دقیق «معنای» کلمات و قضایا، زمانی ممکن خواهد بود که قضایای بنیادین تجزیه و تحلیل شوند؛ یعنی ابتدا از لایهٔ نخست کلمات دربارهٔ جهان و حقایق به سمت مرکز معنایی آن یعنی قضایای بنیادین سیر کند؛ و سپس با بهره بردن از قاعده‌ای منطقی به بیرون قضایای بنیادین حرکت نماید. لازمهٔ این امر آن است که ویتگنشتاین با روشی منطقی و با کمک نظریهٔ معناداری ثابت کند که تمام گزاره‌های مربوط به عالم و امور واقع، از قضایای بنیادین تشکیل شده که به لحاظ منطقی از یکدیگر استقلال دارند.

با توجه به اهمیت موضوع، ویتگنشتاین سه پرسش اساسی طرح می‌کند. نخست آن که نظریهٔ معنا و معناداری چیست؟ دوم آن که آراء موجود در نظریهٔ معنا کدام است؟ و سوم آن که چگونه می‌توان با روش منطقی و قیاسی، این استنتاج (ترکیب قضایای ناظر بر واقع، از قضایای بنیادین) را به دست داد؟

نظریه معناداری ویتگنشتاین ناظر بر این مسأله است که قضایای مربوط به امور واقع چگونه معانی خود را به دست می آورند که البته این پرسش از ضرورت منطقی منشأ می یابد. ویتگنشتاین می گوید: نظریه معناداری مبتنی بر دو اصل موضوع x و y است. x دلالت می کند که هر قضیه ناظر بر امر واقع دارای معنای مشخصی است. y حکایت دارد که در آن هر قضیه ای این معنا را به دست می آورد، تصویری است. بنابراین قضایای ناظر بر امور واقع، معنای خود را از کلماتش فراچنگ می آورند که بر اشیاء و حقایق دلالت می کنند (پیرس 1379: 59) طبق نظر ویتگنشتاین، معنای یک گزاره تابعی از استلزامات منطقی آن است. بر این مبنا x یک حقیقت ضروری است؛ یعنی هم بر همان گویی و هم بر حکایت از حقایق دلالت دارد. البته ویتگنشتاین در پژوهش های فلسفی این اشکال را طرح می کند که ممکن است x بر تمام قضیه های ناظر بر واقع اطلاق نشود و برخی قضایای مربوط به امور واقع معنای دقیق نداشته، ذاتاً مبهم باشد. وی در تراکتاتوس می گوید که همان گویی در گزاره های منطقی، خاصیت منطقی - صوری زبان و جهان را نشان می دهد (Wittgenstein 1961: 6.12). و این اعتبار ذاتی گزاره های منطقی است (Ibid, 6.1232)؛ اما ویتگنشتاین میان گزاره های منطقی و قضایای معنی دار تفاوت قایل شده، اعتقاد دارد که قضیه معنی دار حکم به چیزی می کند که اثبات آن نشان می دهد چنین است؛ اما در منطق هر قضیه ای شکل اثبات را دارد (Wittgenstein 1961: 6.1264). لذا اثبات منطقی یک گزاره معنی دار و اثبات در منطق، باید دو چیز کاملاً متفاوت باشد (Ibid, 6.1263).

ویتگنشتاین میان دو گونه گزاره تفاوت قایل می شود. گزاره هایی که توصیفگر امور واقع هستند و قضایایی که روابط منطقی را بیان می کنند. او گزاره نوع نخست را ترکیبی و دسته دوم را تحلیلی نام می نهد. هیوم هر دو دسته قضایای ترکیبی و تحلیلی را معنادار می داند (Hume 1951: 25 - 26).

البته هیوم از گزاره های حاکی از نسبت های تصورات (یعنی تحلیلی) و گزاره های گویای امور واقع (یعنی ترکیبی) سخن می گوید. اما ویتگنشتاین تنها معناداری قضایای ناظر بر واقع یا ترکیبی را می پذیرد. او معتقد است که قضایای منطقی این همانی یا توتولوژی هستند (Wittgenstein 1961: 601) لذا فاقد معنا هستند و یا این که هیچ چیزی را بیان نمی دارند (Ibid, 6.11) ویتگنشتاین در پژوهش های فلسفی تصریح می کند که مسأله مهم در زبان، الفاظ و واژه ها نیستند؛ بلکه مسأله بنیادین، معنای کلمات است (Wittgenstein 1958: N.120). در مسأله معنا، وی دو

رویکرد ذاتی و کاربردی برای معنا بیان می‌دارد و می‌پرسد آیا معنای واژه‌ای که من می‌فهمم، نمی‌تواند با مفهوم گزاره‌ای که می‌فهمم، متناسب باشد؟ بدیهی است اگر معنای کاربردی مقصود باشد، سخن گفتن از «همبسته و سازگار بودن» واژه و معنا، بی‌معنا است (Ibid, 138).

ویتگنشتاین در رساله به دو امر واژه و معنا اعتراف می‌کند؛ اما در پژوهش‌ها معتقد است هنگامی که من با زبان می‌اندیشم، «معناها» در ذهن من علاوه بر واژه‌ها و کلمات، وجود ندارد. زبان خود محمل و بستر اندیشه است (Ibid, 329) حقیقت آن است که اساس تأمل زبانی ویتگنشتاین، مسأله معناست. این امر در دوره دوم فلسفه زبانی وی عمیق‌تر به چشم می‌خورد. در دوره متقدم، او وظیفه زبان را بیان و تصویر امور واقع می‌دانست؛ اما در پژوهش‌های فلسفی، زبان را به‌مثابه بنیاد اندیشه و معنا بر می‌شمارد. او روش جدیدش را زمانی بسط داد که نقد زبان را درباره خود زبان به‌کار گرفت. هنگامی که ویتگنشتاین بر این عقیده شد که نظریه زبان رساله منطقی - فلسفی به منزله یک اصل جامع و کلی برای زبان واقعی مناسب نیست، به قلمرو تفکر جدید وارد شد. او نه تنها به نظریه تصویری درباره زبان اشکال وارد ساخت، بلکه به تحلیل «معنا»ی کلمات و زبان در رساله نیز حمله کرد. آن نوع تحلیل در جست و جوی ارائه تعریف بود اما وی در دوره دوم تأکید کرد فرض این که همیشه «معنا» را می‌توان در تعریف گنجاند، مرتکب شدن یکی از دو خطایی است که او در جوهرگرایی متوجه آن شد. اندیشه سنتی در زمینه معناداری، تفکری درون‌گرا بود؛ یعنی معنای کلمات بر مفهوم درونی و ذهنی استوار می‌گردید. کلمات و واژه‌ها در این رویکرد حکایتگر وضعیت و حالات درونی‌اند. در این دیدگاه است که زبان خصوصی پدیدار شد. اما ویتگنشتاین در باب معناداری، تصریح می‌کند که باید بر طرد زبان خصوصی و تدوین زبان عام و کلی پای فشرده. دیدگاه ویتگنشتاین در باب معناداری بر رویکرد برون‌گرا استوار است که در آن معناداری واژه‌ها بر کارکردهای بیرونی الفاظ مبتنی است. بر این اساس است که ویتگنشتاین در تراکتاتوس تأکید می‌ورزد که گزاره‌های منطقی چهارچوب جهان را توصیف می‌کنند (Wittgenstein 1958: 6.124).

نتیجه‌گیری

برتراند راسل در آغاز سخنرانی‌هایش در باب فلسفه اتمیسم که به سال 1918 ایراد کرد، متذکر شد که گفتارهایش در این سخنرانی‌ها عمدتاً مربوط به اندیشه‌هایی است که از ویتگنشتاین آموخته است.

راسل اذعان دارد که ویتگنشتاین بود که نخستین بار توجه او را به این حقیقت معطوف داشت که گزاره‌ها و قضایا نام‌های امور واقع نیستند؛ زیرا برای هر گزاره لااقل دو گزاره متناظر، یکی صادق و دیگری کاذب وجود دارد. معنای یک گزاره را بی‌آن‌که بدانیم صادق است یا کاذب، می‌توانیم فهم کنیم؛ اما گزاره‌هایی که امر واقع را تأیید یا انکار می‌کند، یا صادق است یا کاذب و همواره گزاره صادق یا کاذب به سبب رابطه‌شان با امر واقع است که به حسب این تناظر آن‌ها را صادق یا کاذب می‌نامیم (کاپلستون 1382: 482 - 483).

نخستین بار که مور و راسل تراکتاتوس ویتگنشتاین را مطالعه کردند، به وجد آمدند و آن را منشأ تحولات بنیادین در زبان شمردند. پوزیتیویسم منطقی که توسط اصحاب حوزه وین و در رأس آن‌ها شلیک به‌وجود آمد، تراکتاتوس را با تحسین و اعجاب مورد بررسی و بحث قرار داده، آن را با پوزیتیویسم یکی می‌دانستند. محور تراکتاتوس زبان و جهان است. کلیدی‌ترین عبارات ویتگنشتاین در این رساله آن است که زبان تصویر جهان است. مفهوم واقعیت در زبان قوام می‌یابد و بدون زبان از جهان و هیچ امری نمی‌توان سخن گفت. اما خود ویتگنشتاین می‌گوید این دیدگاه برای او از سال 1927 دیگر چندان رضایت‌بخش نبود؛ لذا گسستی معرفتی در اندیشه او شکل گرفت. وی معتقد شد که زبان ساخت و صورت واحد ندارد؛ بلکه زبان‌ها بازی‌های متنوع و گوناگون هستند. در دوره دوم نیز زبان و معنا در مرکز و محور فلسفه ویتگنشتاین قرار دارد. وی در آغاز پژوهش‌های فلسفی بیان می‌دارد اندیشه‌هایی که اینک منتشر می‌کنم، ثمره پژوهش‌های فلسفی هستند که در شانزده سال اخیر ذهن مرا در موضوع‌های بسیاری چون زبان، معنا، فهم، گزاره و منطق به خود مشغول داشته‌اند (ویتگنشتاین 1380: 24).

در هر دو دوره، هدف ویتگنشتاین فهم و درک زبان و ساختار و حدود آن است. در دوره اول اعتقاد دارد که ساختار واقعیت، ساختار زبان را تعیین می‌کند؛ ولی در دوره متأخر این اندیشه را مورد نقد و طعن اساسی قرار داده، از زبان به‌مثابه بنیاد و ابزار فاهمه دفاع می‌کند و معتقد می‌شود زبان است که دیدگاه ما را درباره حقایق و امور واقع تعیین می‌کند. رسالت فلسفه ویتگنشتاین، طرح‌ریزی حدود زبان است اما در رساله منطقی - فلسفی بر این باور که هیچ چیز خارج از حد زبان نیست یعنی هیچ امری خارج از حدود زبان ناظر به امر واقع نیست. این رهیافت با دو ایراد بنیادین مواجه بود. نخست آن‌که چون ذات قضایای ناظر بر واقع، بنیان تأمل و بررسی بود، ممکن بود که از اختلاف گزاره‌ها غفلت گردد. دیگر آن‌که ممکن

است زبان یک امر یکپارچه و متحدالشکلی نباشد؛ بلکه محل فعالیت‌ها و کنش‌های متنوعی باشد که وی بعدها آن را در پژوهش‌های فلسفی، بازی‌های زبانی نامید.

ویتگنشتاین از هر دو وجه نظریه زبان تصویری که در تراکتاتوس به‌طور با اهمیتی از آن دفاع می‌کرد، در پژوهش‌های فلسفی دست کشید. نخست آن که معتقد شد زبان مشترک، آرمانی و انتزاعی وجود ندارد؛ بلکه با زبان‌ها و بازی‌های زبانی متنوع و گوناگونی مواجه هستیم و ثانیاً زبان تصویری بر این فرضیه که ساختار جهان، حدود و ساختار زبان ما را می‌سازد، بنیان گردیده که متزلزل و سست است. ویتگنشتاین با به‌کار بستن «نقد زبانی» به زبان معمولی روی آورد؛ در حالی که در دوره نخست همانند راسل به زبان ایده‌آل و صوری که از ابهامات زبان معمولی و روزمره یعنی زبان طبیعی دور باشد، توجه داشت. ویتگنشتاین برای بازگشت از زبان ایده‌آل صوری، اتمیسم منطقی و بنیان‌های زبان تصویری را نقد کرد و با نقد عبارتی از آگوستین در آغاز پژوهش‌های فلسفی که سنت دیرینه فلسفه زبان غرب را شکل می‌داد، نظریه جدیدش را در باب زبان و با نقد دیدگاه آغازین خود درباره زبان، تدوین ساخت.

منابع

- پیرس، دیوید. 1379. ویتگنشتاین. ترجمه نصرالله زنگویی. چاپ اول. تهران: سروش.
- فلسفه ویتگنشتاین. 1383. مجموعه مقالات. به کوشش ناریس قربانی. چاپ اول. تهران: انتشارات مهرنیوشا.
- کاپلستون، فردریک. 1382. تاریخ فلسفه. جلد هشتم. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. چاپ سوم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
- مهتا، و.د. 1369. فیلسوفان و مورخان. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: انتشارات خوارزمی.
- ویتگنشتاین، لودویگ. 1369. رساله منطقی - فلسفی. مترجم دکتر محمود عبادیان. تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- _____ 1380. پژوهش‌های فلسفی. ترجمه فریدون فاطمی. تهران: نشر مرکز.
- _____ 1384. درباره رنگ‌ها. ترجمه لیلی گلستان. چاپ چهارم. تهران: نشر مرکز.

میلانی بناب، محمد. 1384. لودویگ ویتگنشتاین. چاپ اول. تهران: مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
 هادسن، ویلیام دونالد. 1378. لودویگ ویتگنشتاین: ربط فلسفه او به باور دینی. ترجمه مصطفی ملکیان.
 تهران: انتشارات گروس.

Berkley, K. Fann. 1971. *Wittgenstein's conception of philosophy*. University of California press.

Canfield, John. 1986. *The philosophy of Wittgenstein, Method and Essence*. Vol.5. New York: Garland publishing.

Carrol, J.B. 1955. *The study of language*. Cambridge: Harvard University press.

Heidegger, Martin. 1971. *on the language*. Translated by P.D.Hertz. New York: Harper Press.

Hume, David. 1951. *Enquiries concerning the Human understanding and concerning the principles of Morals*. Edited by L.A.Selby-Bigge. Oxford University Press.

Lewis, C.L.. 1952. *The Methods of Meaning, in Leonard Linski*. ed. semantics and the philosophy of language. urbana Illinois: University of Illinois Press.

Lock, John. 1924. *An Essay concerning Human understanding*. Abridged and edited by A.S.Pringle-Pattison. Oxford.

Shibles, Warren. 1969. *Wittgenstein language and philosophy*. Oxford: Brown Book Company.

Staten, Henry. 1982. *Wittgenstein and Derrida*. Lincoln: University of Nebraska press.

Von wright, George.H. 1999. *Wittgenstein in relation to his time*. Edited by Flowers. London: Thoemmes press.

Wittgenstein, Ludwig. 1958. *Philosophical Investigations*. Translated by G.E.M. Anscombe. Oxford.

Wittgenstein, Ludwig. 1961-1975. *Tractatus logico-philosophicus*. Translated by D.F. Pears and B.F. Mc.Guinness. London and New York: Routledge classics.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی